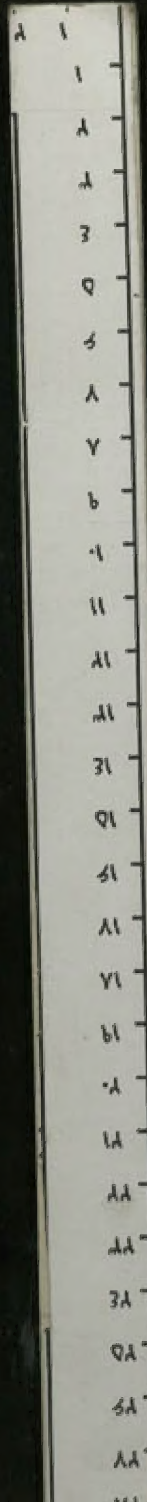


مجموعه کتب خطی  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

الف

کتابخانه  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





۴  
۳۶  
۵۰۴

مجموع الاصول - ابو الحسن  
کوشیار الجبلی

۱۴۲۸۴

۵۰۴  
۱۴۲۸۴  
مربا ۲

مجلد الاصول اثر  
جدید طباطبائی  
قرائت ابوالمصنف  
فایز دکن

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين  
الحمد لله على الاله وله الشكر على نعمائه والسلام على خاتم انبيائه محمد المصطفى  
والله واوليائه اجمعين **ح** حين كونه ابو الحسن كوشيار بن اشهر الجبلي  
تأليفه كتاب في اصول المجمل في علم احكام نجوم كره او دردم اندرين  
كتاب از اصول اين صناعت تصرف كردن اندر دويكارد اشتق از نايه كه  
كان مردم كه سبك باشد اندر دمن معني وني نياز كردن جويند كافي اين دانش را  
از بسياري علمها ديكر كتابها وسيلت را هي كه دانستيم وديدم بصواب يقيناس  
بر گرفتيم و نگاه داشتيم زيرا كه اين صناعست كه اندر ديورها نيز در خاطرها و  
كافها را اندر دمن جمال بود و سخنها نهوده اند و دني انداز اند و چهار مقياس  
بودم از كتاب **الحسن** اندر مدخل اصول از كتاب **دوم** اندر **ح** حشم  
نيزان بر كارهاي عالم **سهم** اندر حكيم كردن و بواليد و جاد و **چهارم** اندر احتداد  
كارها و از جنای عز وجل بوضع خواستيم بر **سهم** و **دوم** و **چهارم** كوه او توانا  
بر آن كه توفيق دهد و آغاز كردم درها و مقاليها كه اندر هر منالتي شد درست  
و هند دري از جمله معني است **مقاله** **ح** اندر مدخل اصول  
از صناعت **ا** اندر صدر كتاب اندر آن جنزها كه ماذان كردن از اين مدمات  
**ب** اندر طبائع ستارگان **د** اندر نوري و ماذكي ستارگان **ه** اندر ستارگان  
روزي و شب **ه** اندر طبائع ستارگان بدوري و نوري اذاب **ج** اندر سفدي  
بعضي ستارگان **ر** اندر شريف و غريب ستارگان **ح** اندر ستارگان ثابته  
و زجاجاتشان **ط** اندر دوجاي ثابت و متقلب و وجود **س** اندر دوجاي  
مذكي و مونث و ليلي و ناصري **يا** اندر طبائع بر جها **ب** اندر دوجا و جزو هائي  
كه ميكنن نظر دارند **د** اندر خفاي ستارگان **د** اندر شريف ستارگان  
**ه** اندر مدمات و خفا و نداشتان **و** اندر جد و اندر جنين و فوج و دستوريه  
يا شمس و **ح** اندر اتصال انصاف و قبول **ط** اندر نوري ستارگان و فرشتگان

۱۴۲۸۴



تارکان

[illegible]

وایستی اندر این معنی دو کباب کرده ایم کنی راز حج جامع خوانیم و معنی راز حج بالغ و دوم  
در سن کردن راهها و ستارگانست که میباید کرد در عالم و بیرونها و ایشان و تائیرهای  
اندر زمان چیزها که اندر زیر فلک قمرست و این دانشی است تجریت و قیاس یافته ایمر  
و این نیازمند بود بدانشستن دانش نخستین که یاد کردیم و بر همان وجهت را اندر و  
راه نبود و جمله او را اندر نشاید یافتن و نه بیشتر و را که آن چیزی که این دانش  
ایستد و بکار دارند یعنی هوا و شخصها و مردم و هر چه فروزد از فلک قمرست  
بر گردیدن و از حال بحال بکشتن افزیده و سرشته است و بر یک حال  
نماند اندر بیشترین کارها و نه نیز مردم و بیرون تمام دارد در بیرون آوردن  
مخاصیتها حالها که از آسمان ستارگان یک بدیکر بدید آید و این دانش  
از شیواری اندر یافتن را تا بدان جایگاه است که بسیاری از مردمان جانب  
چنان ببرند که از وضع چیزی درست نیاید و خود آن هیچ نیست البته و بیشترین  
از آن مردمان که بدان دانش نخستین رنج برده اند انکار کنند بدین دانش دوم  
و گویند که اندر وضع منفعتی نیست و چیزی که از بدید آید بافاق افزاده بود  
و بر او بر همان چیزی که بس ما کویم مرا ایشان را که آن اتفاق که آن همیشه بود  
و یا نشیتر حالها اندر او یکی از برها نماند و نه هر چیزی را که بر و بر همان  
نخیزد دست باز باید داشتن و منفعت او را که داشتن زیرا که نه از حرم و نه از خرد  
دست از منفعت سکنه باین بار داشتن اندر فرو نشاندن سفر از بهر آنکه  
بر و هم بر همان نخیزد و بر کردار او باید که بکار دارند از روی خرد و چشم  
منفعت او را بخوبی داشتن کشند و اختصار از بر همان او بر سوزمندگی هموار کن  
او کنند و ما همی بینیم و همی دانیم که آفتاب گریم کند و تجریت یافتیم که ماه  
تري کند و فصلها سال میگردد از حال بحال بگریه و بسودی و تری  
و بارانها بحسب بیوستن آفتاب و ماه بستاندگان و بیوستن بستاندگان ایشان  
و یک بدیکر و این اشکار است دفعش نشاید کردن و اگر چه بر و بر همان  
نخیزد و آن کسان که اندر آن دانش دوم او حکمت اندر و دانش این صناعت



به سوي آشد که پندارند که بر جزویات این برهان بسای خیزد و این را شناختن  
ایشان بود نیز برهان را و طریقت و طبیعت است و آنک باید که ما اعتقاد کنیم  
اندرین دانش است که دانیم که بحیرت و قیاس اندر شایند یا قیاس است و آنچه بحیرت کرد  
و همه که و هم را و امتان را بران اتفاق افتاد نمی استیم که ما آن را مخالف کنیم هر چه  
و قیاس و بحیرت کردن ایشان بر قیاس و آن چیزی را که بری باشد بر کوه  
و بر سوری دیگر که نه ما اندران او نیزیم که بقیاس و تزیین نیلوت و نیز دیگر باشد  
و دست از آن بازدارم که یک یک بران متفق باشند پس چون مردم آگاه بود از طبعها  
ستارگان فراز گیریم بدان چیزها که از پیش آن یاد کرده ایم چون دانستن  
نیروی آفتاب که گرمی کند و نیروی ماه که تری کند و تخمین نیروی ستارگان  
و آنک زهرک دل و تیز اندیشه تر بود خبر تواند داد از آن مزاجهای ستارگان  
و تواند بسیاری حالها را خبر داد از پیش از نبودنش از آن چیزها که تعلق  
دارد بحال هوا اندر گرمی و سردی و بادها و مهها و بارانها و جاهای مردم مان  
اندر سعادت و غم و سقام و فضیلتهاشان و زوایاهاشان اما آنچه گفت به منفعت  
اندرین دانش است که مردم را فکر و تیسیر بود که او را راه یابند میچیدن کارها  
که از پیش بود پیش از آن آگاهی یافته باشد چنانکه کسی از هوا و طبع شهر خویش  
آگاه گشته باشد پیش از آمدن زمستان و تابستان بسیج آن بگذارد و خورد  
آن تا از سرما و زمستان و گرمای تابستان رنج نیابد پس همچنین هر که آگاه شود  
از غلای که او را پیش خواهند آمدن بضدی از آن او که بود مقابله کندش بماند از  
نیرو و پیر و پیش کشنده که اندر مولود او افتاده باشد و اندر خوردن آنک از این دانش  
اند و حخته بود پس آنک ان قوت که بدید آمده بود بنیرو و تر از آن قوت بود  
که مقابل او بر نه علت پیدا کرد بماند از آن افزو و قوت و اگر هر دو  
نیرو برابر یکدیگر باشند تن درستی و اعتدال حاصل آید و اگر ان قوت  
که مقابل او بر نه بنیرو و قوت از قوت علت بود ان علت بر ضد قوت وینه آن کسیرد  
بماند از آن قوت پس از کارهایکی بود که یک شخص را از او پر هیئت شایند کردن

الکیدی بود و تیزی و تیسیر و ذلهنده تواند داد از آن بدانی چیزها که ستارگان را  
بود آنک یکی بود و از او به سوری آن بود که اندر سبب حکم کلی شود و آن چیزی بود  
نیز بر ماده که خطایم که چون بگردیدن هوا و تبا شدن و بدید آمدن و باها  
و بهما را از آن اندران چیزها که میچیدن باشند بدیروفتی امرای یعنی از فساد  
یا بویستن دولتی را یا بدید آمدن دولتی که واجب کند نیکی عام و یا بدی عام  
و این است که خواستیم که اندر صد و این کتاب یاد کنیم **در بیان مقالات نخستین**  
اندر شناختن طبعها ستارگان آفتاب گرمی کند و اندکایه خشکی کند و ماه تری کند  
و اندکایه سردی و جسمها را باز تری کند و پیوساندش و زحل سردی کند و اندکایه  
خشکی و مریخ خشکی کند و طبعش سوزنده است از گرمی اندر آنک خشکی  
و مشتری و مزاج معتدلست و گرمی و تری کند چنانکه گرمیش از آنک بیشتر بود  
و زهره گرمی و تری کند و گرمی اندک بود و مزاج او معتدل بود و عطارد مزاج آن  
ستاره دارد که با او باشد و مزاج آن برج گیرد کند و رو باشد چنانکه هوای او  
با آنکینست چنانکه یاد کردیم **در بیان مقالات نخستین** اندر سعدی و نحسی  
ستارگان مشتری و زهره سعدانند بر طلاق از هر معتدلی مزاجشان  
و از آن گرمی و تری که اندر شایند و زحل و مریخ هر دو نحس اند زحل از هر  
اندر آنک سردی و مریخ از هر سویی اندر آنک خشکی را و آفتاب و ماه هر دو  
سعدانند از آنکستن بقلبت و تسدیس و نحس اند از مقابله و مقابله و تسبیح  
و عطارد اینها را می کند اندر سعادت با سعدان و اندر نحس با نحسان آنکه که  
با ایشان اتصال کند **در بیان مقالات نخستین** اندر مذکری و مؤنث  
ستارگان ماه و زهره هر دو ماده اند از بسیاری تری که اندر ایشان است و آفتاب  
و زحل و مشتری و مریخ از آن عطارد با نرانی نر بود و با مادگان ماده بود از هر آن  
که گرمی و خشکی اندر و راستا است است و نیز نر و ماده کرده اند بقیاس با آفتاب  
و آن بران که نه است که ستاره که بشرق بود نر باشد و اگر مغرب بود ماده و غیر نر و ماده  
که کرده اند بقیاس با افق و این بران که نه است که هر ستاره که اندر میان طالع و عاشر بود







عقرب

**الغنائ** اندر جواز است بخندین **هـ** از عظم دوم در شمال و مزاج مرغ و در  
 عطارد **سب** اطرار اندر برج جدی بخندین **و** از عظم دوم در شمال و مزاج  
 مرغ و مشرقی **منكب العرس** اندر روح حوت است بخندین **ط** از عظم دوم در شمال  
 و مزاج مرغ و عطارد فاطم **عین الثور** اندر برج ثور است بخندین **که** و او را در زراف  
 خوانند از عظم نخستین در جنوب و مزاج مرغ فاطم **راس النور** اندر برج  
 سرطان است بخندین **دک** از عظم دوم در شمال و مزاج عطارد **راس النور** اندر برج  
 سرطان بخندین **ط** از عظم دوم در شمال و مزاج مرغ فاطم **المعلف** اندر برج  
 سرطان است بخندین **ک** سخای و مزاج مرغ و عطارد فاطم در شمال  
**عقرب الاسد** اندر روح اسد بخندین **هـ** از عظم دوم در شمال و مزاج زحل و حتی  
 از مزاج بخندین **قلب الاسد** اندر روح اسد است بخندین **و** از عظم نخستین  
 در شمال و مزاج مرغ و اندکی از مشرقی و من کان نردم که این کوکب قطع کند و  
 بقطع کردن آنک مثل ازین کنیم اندر خود تراست خر که برین گونه گفته اند **الصره**  
 اندر برج سنبله است بخندین **دک** از عظم نخستین در شمال و مزاج زحل و زهره  
**سماک الاعزل** اندر روح میزان بخندین **ط** از عظم نخستین در جنوب  
 و مزاج زهره و حتی از عطارد **قلب العقرب** اندر عقرب است بخندین **که**  
 از عظم دوم در جنوب و مزاج مرغ و اندکی از مشرقی فاطم **حده العقرب** اندر روح  
 قوس است بخندین **ط** سخای جنوبی و مزاج اناب و مرغ فاطم **عین المراس**  
 اندر روح قوس است بخندین **ح** سخای شمالی و مزاج زحل و عطارد فاطم **راس**  
**الحمار** اندر روح جوزا است بخندین **هـ** سخای جنوبی و مزاج مرغ و عطارد فاطم  
**منكب الجوزا** اندر برج جوزا است بخندین **هـ** از عظم نخستین جنوبی  
 و مزاج زحل و عطارد فاطم **منكب الجوزا** اندر جوزا است بخندین  
**و** از عظم دوم جنوبی و مزاج زحل و مشرقی **الوسط من المنطقه** اندر جوزا  
 است بخندین **ک** از عظم دوم جنوبی و مزاج زحل و مشرقی **المقدم اليسرى**

شند

اندر جوزا بخندین **و** از عظم نخستین جنوبی و مزاج مشرقی و زحل **الشعري**  
**اکمانيه** اندر سرطان بخندین **و** از عظم نخستین جنوبی و مزاج مشرقی و اندکی  
 از مزاج **الشعري الشاميه** اندر روح سرطان بخندین **س** از عظم نخستین  
 جنوبی و مزاج عطارد و اندکی از مزاج **آخر النهر** اندر روح حمل بخندین **هـ** از عظم  
 نخستین در جنوب و مزاج مشرقی و زهره و آنک بر مزاج بخاشند ازین تحت  
 هتارگان که جدیدیت قطع ایشان کردیم باید که پیرهنند از شر ایشان چون  
 تفسیرها ندیشان رسد **فصل** اندر برجهای متقلب ثابته و جدی  
 حمل و میزان و برجهای اعتدال اندر آنکه چون فاب اندر ایشان شود و در  
 شب چند یک دیگر کردند به هم بیاورند پس حمل را اعتدال رسیع خوانند  
 و میزان را اعتدال خریف و سرطان و جدی هر دو برجهای انقلاب اندر آنکه  
 چون انقلاب اندر اول ایشان شود از جنوبی باز جنوبی گردد ازین بیاورند که  
 پس بر سر سرطان انقلاب صیفی است و جدی انقلاب شتوی پس این  
 هر جهان برج که گفتیم متقلب اند حمل و سرطان میزان جدی از بهر آنکه  
 چون انقلاب در یکی ازین برجهای باشد آن بود که فصلی فصلی دیگر شود چنان که  
 بهار و تابستان و از تابستان خزان و از خزان زمستان و هر ریحی که از پس  
 این چهار روح آیند ایشان ثابت باشند و آن ثور است که از پس حمل آید و اسد  
 است که از پس سرطان آید و عقرب از پس میزان و دلو از پس جدی و هر ریحی  
 که از پس هر چهار ثابت برآیند آن بود که ذوالجندین باشند چنان که اوسن ثور  
 جوزا و از پس اسد سنبله و از پس عقرب قوس و از پس دلو حوت پس این حمل  
 و سرطان و میزان و جدی متقلب اند و ثور و اسد و عقرب و دلو ثابت و جوزا و  
 سنبله و قوس و حوت و ذوالجندین **فصل** اندر برجهای مذکور و مونس و  
 دالین نهادی برجهایم چنین بود که ترب از حمل اندر یکی ازینها است و یکی  
 و ماده و الیاتی تا بحوت از بهر آنکه هر قرن مذکور بود و روز قرن شب و اغانی











دانش دوم گویند که اندر هیچ منفعتی نیست و چیزی که از دیدن آن مالها  
افزاده بود و برادر برهان خیزد سر می گویم مرا نشان بیا که آن تفاد که همیشه  
و بیشتر حالها افتد اولی از برهانها بود و نه هر چیزی که برادر برهان خیزد  
و دست باز باید داشتن منفعت بدیهه کردن بود و نه از خرد از منفعت سنجیدن  
مازداشتن اندر فرد نشان صغرا از بهر آن که بر وجه برهان خیزد و بر کردار  
او ماند که بکار دارند از روی خرد و حزم و او منفعت او را خوشتر کنند و احضار  
از برهان او بر سودمند کی هموار کی او کند و ما می شنیم و می دانیم که افساب  
کرمی کند و تجارت ما قسم که ماه تری کند و فصلها سال می کرد و از حال  
حال بگریه و بر سر چیزی و برادر برهان محبت سوختن قباب و ماه ستارگان و  
سوختن ستارگان بد نشان و سیکد مکرز این شکار است دفعش نشاند  
کردن و اگر چه برادر برهان خیزد و آن کسان که اندران دانش دوم او بخته  
اند از دود انشای بر صناعت بهری اند که بنده اند که بر جزوایات این برهان  
سای خرد و آن نا شناختن نشان بود برهان و طریقت و طبیعت از او اندک  
باید که ما اعتماد کنیم اندر این دانش است که دانیم که تجزیه و قیاس اندر نشانند  
یافتن این اولی از تجزیه کردن و همه کردها و امثال این بران اتفاق افتاد خواهیم  
که ما این مخالف کنیم و هم راه قیاس و تجزیه کردن نشان، برفتم و آن چیزی  
را که بهری باشند بر گونه و بهری دیگر بر گونه ما اندران او نرم که بقیاس  
و ترعب شکور و بر دل تر باشد و دست از آن باز دارم که یک یک بران منفعت  
باشند پس چون مردم آگاه بود از طبعها ستارگان و از کس هم بدان چیزها  
که اندر این از ما ذکر کردیم این چون دانستن نیروی قیاس که کرمی کند و نیروی  
ماه که تری کند و میخیزد نیروی همه ستارگان و آنک زبرک دل و تر  
اندیشه تر بود خبر تواند داد از این اجها ستارگان و بتواند بسیار  
حالها و خبر دادن پیش زودنش از آن چیزهای که تعلق دارد به حال هوا اندر

و می بیند و با برهانها و بارانها و حالها مردمان اندر سعادت و  
خوشبختی نشان و خوشبختی و بدبختی اما آنک گفت چه منفعت است اندرین  
دانش است که مردم را فکر و تمیز بود که او را راه نماند بنسبیدن مرکارها بد  
و بر هر یک صفت که از پیش بودنش از آن آگاهی یافته باشند چنانک کسی که هوا  
و طبع شهر خویش آگاه گشته بود که پیش از آمدن زمستان تابستان بسج ان  
باید اندر خوردن از سر ما زمستان و گرم تابستان کم رنج کرد و شستن  
هر که آکه شود از علم که او را پیش خواهد آمدن فصلی از آن که مقابله  
کندش با ندان نیز در تر و هوش گشتن که اندر مولود افتاد باشد اندر خورد  
آنک از این دانش اند و خه بود سر کران قوت که بدیدماند بود نیز و تر از آن  
قوت بود که مقابل او برندان علت پیدا کرد و با ندان آن فروزی قوت و اگر هر دو  
نیرو برابر یکدیگر باشند تر و سستی اعتدال حاصل اند و اگر آن قوت که بمقابل  
او برند نیز و تر قوت علت بود آن علت بر صدف فروزی کرد براندا از  
فروزی آن قوت سر زکارها یکی آن بود که یک شخص را از دروغه نشانند کردن  
اگر بدی بود و مادی نبود دهند تواند داد از آن چیزی که ستارگان بود اگر  
نکی بود و از او بهرست آن بود که اندر دست مثله انشی دلیست بر ناحیه مشرق  
شمال و مثله دوم بر جهات کی اند و آن بود و سنبله و جدی است و خداوند  
ایشان اندر طالعها روز زهره و قمر است و شب قمر بر سر زهره و اینارشان  
بروز و شب مریخ است و این مثله ربع شرقی جنوب است و مثله سوم هوا  
اند و آن جوزا و میزان و دلو است و خداوند ایشان روز زحل و عطارد و شب  
عطارد بر سر زحل و اینارشان شب بروز مشرق است و این مثله ربع غربی  
جنوبی است مثله چهارم انی اند و آن سرطان و عقرب و خوت اند و خداوند  
ایشان بروز زهره است بر سر مریخ و شب مریخ بر سر زهره و اینارشان بروز  
قمر است و این مثله رابع غربی شمالی و این انارشان که با خداوندان این







Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is arranged in a grid-like structure with horizontal lines. The word "حَدِيد" (Hadeed) is written in large, bold letters at the top center. Below it, the text continues in smaller script, with some words highlighted in red ink. The page is aged and shows signs of wear.

[illegible]

**فصل** اندر اتصال و انفصال و قبول اتصال بجزی که او را که سهوی  
از طول آن هشت جایگاه بود متعارف و مقابله و دوستی و دوستی و دوستی و دوستی  
شلت و اندازن آن در جات را که اول جات اتصال نشان بود نشان آنرا جرم  
خوانند و جرم اقیاب نمایند درجه است و قمر را دارند درجه بود و که آن علوی  
را نه درجه بود و زهرم و عطارد را هفت هفت درجه بود و اندر جرم مریخ  
است که کرد می گویند که هشت درجه و که می گویند که نه درجه است پس چون  
کوک بزرگ کوکی رسد و اتصال خواهد کرد و میان نشان دوری  
چند نیه جرم هر دو کوک بود از اول اتصالش بود پس چون میان نشان  
نیمه جرم کمترین ایشان بود قوی تر اتصال بود پس چون آن رات باشد  
بدیج و دقایق پس آن اتصال تمام بود پس اگر بدقیقه از او اندر گشته بود  
منصرف بود از او جز اندر قوت و زبردت او بود تا آنکه که از میان نشان دوری

چند نیمه حرم یکی از دو کوه بود و یا کوکی دیگر فراز بود و بند خواهد بست  
اتصال این بران شرط است که ماذکرم برین قیاس کند همه اتصالها را و انقضای  
اتصال این اتصال که از عرض اند و بکار نیاید ما را مگر مقارنه و آغاز اتصال  
و انقضای بران گونه بود که ماذکرم اندر اتصال طول از مقدار جبهه و انقضای از  
جمله اتصال شمارند بجای اتصال مستدین بودن دوستان بود اندر دو جبهه  
که مطالعاتشان راست راست بود ما اندر دو درجه که منقضی باشند اندر درازگی  
و بران گونه که اندر باب دوم از اجکات کردیم **فصل** در نوع دیگر که اندر  
اتصال مثل خاتم و ان جنان بود که منصرف کرد از کوکی اتصال که بکوکی بر  
نزدان کوکب یاد کرد کوکب کرد اند چون مرغ که اندر حمل بود و مشتری اندر سنبه و زهر  
اندر جوزا پس منصرف کرد از مرغ و اتصال که مشتری بر زهر و مرغ با آن  
مشتری کرد اند پس عاقله ان باشند که اتصال کرد مشتری مرغ **فصل** از  
نوع دیگر اتصال که از اجماع خوانند و ان جنان بود که دو کوکب یکی کوکب بودند پس  
این کوکب بود این دو کوکب کرد **مثال** چون مرغ اندر حمل مشتری اندر سنبه و زهر  
فصل بود و حمل اندر جوزا پس حمل نورشان کرد که در جبهه اتصال مشتری مرغ  
مستند **فصل** هرگاه که کوکبی یکی اتصال کند از خانه پذیرد با از فرس با از شمله  
و حدس یکجا پس قبول بود از ان شان پذیرد عاقل پس اگر ان خطها خوش شوند در ان  
گونه که کشیم مقبول بود از ان شان که قابل بود مرغ که که از ان قبول بخش بود چون  
لوکب اندر خطها بود که باز کردیم و مقبول بود اندر جبهه خوش و چون اندر مرغ خط  
بود از خطها خوش غریب خوانند چون کوکبی بر اجماع و با سحر و ستونند پس ان  
کوکب که راجع بود با محقق تواند ان اتصال قبول کردن و سبب فقر پس ان کوکب  
که می پذیرد او اندر خطی از خطها خوش بود و ما از وندی از وندی مطالعات ان رد که کند  
بشدند باشد و اگر غریب بود و ما اندر جای که ان و سبب از وندی ان بداند شد  
باشد **فصل** اندر زهری ساکنان و زانگشان یک زهری ساکنان بهریت











المقالة الثامنة في الاحكام على امور العالم

عن ابن دین در از کد **فصل** ان صورتها که اندر عالم سفلی اندر زمان و خارج از زمان

هم برین فاسق از افسوس نکند در احضار و ندان طمعان خون خواستند که طمع را بربایند

از ساق و آن طالع که در کتاب الذریعه منقلب اند حمل فصل بر او و سرطان فصل صنی

ملکها و کشمها را و دولتها را اعادگی دانستی بنود سر طالع ان سال که اندروان

الرجب بي بياد ازان حرمه لا ارس موت فصل حاشا و در هر روز اجماع

او با اصاب و نزدیک است به سبب این که در میان این دو واژه ها

بود اندک است و در نما میخواند و در آنکه مال الزام بود و در آنکه مال مذکور بود

و چون اندک است و فروش میانه بود و آنکه را بهیچ وجه که در پیش میانه

و انچه است که خواب عالم اندر شدن اقامت بحسن تائیه از حمل اندوختن

[illegible]

نور حکم سال مه بران برج بود و اگر در دجستدس بود و اگر در جیستدس بود  
تایید و نصیر احکام فی فصل نور کمر ترنجها لیا سال بر طبع نوی

نور کو بی نوز که اندر صورت عالم سال بود از آن کو بی له سبیل بود بود

وسطه السلام از خداوند الشرح و از ویست و حکم و ایران و دیگران

کفر با از رجل و لشکران و خداوندان سلاج را از مرع و زمان بنادگان از

و میان و بریدگان در صورتی که  
بهر یک کد از بهرین دستی دامن سلامت از قوت نهادن

و بخوبت **فصل** نگاه کند حال خواسته رعیت را و سود کرطان المله

کدردن اردوم دار حلاوتین یحیی بن یحیی  
کدردن اردوم دار حلاوتین یحیی بن یحیی

منتخب السالكين ذواند شرف نظر کند بجایگاه سرخ حوسن رسید بر تله











و انشها سر اگر زحل بران کوه باشد دلیل بر باران است و اگر بران کوه باشد  
مشرقی بود بران کوه دلیل بر باران است هر که کوه بران کوه از کوه ها است که  
زهر بران کوه بود دلیل بر باران است خوش الحنتی هم و اگر عطارد بران کوه بود دلیل  
بر باران است لطیف حبت با زحمت برین کوه بود **فصل** هر که کوه بران کوه  
اند که با نیکو کردن اندن فرزند ریح قوس که اندر مشرق کوه را اندران در نیکو کردن  
بود که زهر بران کوه با نیکو کردن و خوشی و سودمند و نیکو کردن **فصل**  
زحل اندر حوال سال اندر مثلثه ثابت یکا همدار کوه ریح اندر حوال سال بر جهان  
و انی دلیل بر باران است و نیکو کردن و نیکو کردن **فصل** هر که کوه بران کوه  
و انی حوال کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
اند و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
بدند او و عطارد اندر لجا دلیل بر باران است که زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
هر که که مشرق بود منکام آفتاب بر طاف دلیل بر باران است و زهر بران کوه بود  
بود اندر کاه شدن آفتاب بعد زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود **فصل** هر که کوه  
اندر کاه شدن زحل منصرف بود از زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
اندر کاه شدن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
که اندر کاه شدن **فصل** هر که کوه بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
مرکزها جاکا که بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
باشد و آفتاب که مباحث بود اندر کاه کردن بر مباحث بود اندر کاه کردن و اگر از قوس  
بود و زحل بر مباحث بود اندر کاه شدن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
خوش کرد و اگر از مشرق عطارد بود با نیکو کردن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
**باب** اندر کاه شدن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
باشد و اسد و طوبی ستارگان و زهر بران کوه بود و عطارد **فصل** خداوند طالع سال  
و باشد و طالع فصل ان سال و باشد و طالع اجتماع و استقبال که از ستارگان

و انشها سر اگر زحل بران کوه باشد دلیل بر باران است و اگر بران کوه باشد  
مشرقی بود بران کوه دلیل بر باران است هر که کوه بران کوه از کوه ها است که  
زهر بران کوه بود دلیل بر باران است خوش الحنتی هم و اگر عطارد بران کوه بود دلیل  
بر باران است لطیف حبت با زحمت برین کوه بود **فصل** هر که کوه بران کوه  
اند که با نیکو کردن اندن فرزند ریح قوس که اندر مشرق کوه را اندران در نیکو کردن  
بود که زهر بران کوه با نیکو کردن و خوشی و سودمند و نیکو کردن **فصل**  
زحل اندر حوال سال اندر مثلثه ثابت یکا همدار کوه ریح اندر حوال سال بر جهان  
و انی دلیل بر باران است و نیکو کردن و نیکو کردن **فصل** هر که کوه بران کوه  
و انی حوال کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
اند و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
بدند او و عطارد اندر لجا دلیل بر باران است که زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
هر که که مشرق بود منکام آفتاب بر طاف دلیل بر باران است و زهر بران کوه بود  
بود اندر کاه شدن آفتاب بعد زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود **فصل** هر که کوه  
اندر کاه شدن زحل منصرف بود از زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
اندر کاه شدن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
که اندر کاه شدن **فصل** هر که کوه بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
مرکزها جاکا که بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
باشد و آفتاب که مباحث بود اندر کاه کردن بر مباحث بود اندر کاه کردن و اگر از قوس  
بود و زحل بر مباحث بود اندر کاه شدن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
خوش کرد و اگر از مشرق عطارد بود با نیکو کردن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
**باب** اندر کاه شدن و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود و زهر بران کوه بود  
باشد و اسد و طوبی ستارگان و زهر بران کوه بود و عطارد **فصل** خداوند طالع سال  
و باشد و طالع فصل ان سال و باشد و طالع اجتماع و استقبال که از ستارگان











از این کتاب

ان حکم کردن بران شهر از آن برج راست تر بود **فصل** در امانت دادن و گرفتن  
 اندک ثبات بر کسوف آن بود که نگاه کنی ساعتها کسوف از ابتدا تا اتمام آن  
 یعنی بروی اندک مال شدنش از آن فراز گرم بپرس ساعت مستوی ز کسوف اقامت  
 مکان و از کسوف ماه نگاه کنی حاصل آن مقدار زمان باشد کسوف بود اما  
 وقت تاثیر عظیمش آن بود که نسبت ساعات زمانی از میان جایگاه کسوف  
 و طالع کسوف بدو دارد چون نسبت آن بود که از میان کسوف باشد یعنی کسوف  
**فصل** در تاثیر عظیم بر شهرها در هر زمان که آن ساعت زمانی که از میان  
 جایگاه کسوف بود طالع کسوف اندر هر زمان که کسوف را بود ضرب کنیم و  
 قیمت کنیم بر دواردن آن حاصل اندک زمان بود که از ابتدای کسوف بود مال  
 عظیمش که اندک بود **فصل** اما آن کوکب که تدبیر کند کسوف بود آن بود  
 که مسوولی بود بر برج کسوف و طالع کسوف سال کردات راست بودند اندک  
 شمارگان خداوند برج کسوف را فرزندش دارند بر آن کوکب که آن بود  
 که تدبیر کند کسوف بود آن کوکب که بشماره مذکور بود انبارا بود و آن  
 کوکب ثابته که اندک درجه کسوف بود و با اندک طالع خسوف یا اندک درجه وسط  
 السما کسوف بدان مشرقی که شرفش نزدیک بود و آن کوکب که مشرق بود آن  
 کوکب علوی پس برین عرض که بخت بود که تدبیر کند کسوف کی کوکب بود و بود  
 که دو کوکب بود و بود که نه کوکب بود از متحرک ثابته **باب**  
 حسن حادث جنس حادث که کسوف اندک تا شکر کند دلیل آن بر آن بر می آورند  
 که آن کوکب که تدبیر کسوف بود اندک باشد بصورت آن برج و بدان صورت  
 که اندک باشد آن کوکب ثابته از جمل و هشت صورت سال که اندک درجه بود که بر  
 صورت مردم باشد چون جوزا و سنبل و میزان و دلو و نمه اول از قوس از لغات  
 آن حادث اندر مردم بود و اگر اندک درجه ای بود که سنبل و دوشاخ دارند چون  
 حمل و ثور و جمل و این حادث اندک و دو کی هستند بود و اگر در برجها ای بود چون

**فصل** در امانت دادن و گرفتن **فصل** در امانت دادن و گرفتن **فصل** در امانت دادن و گرفتن  
 اویت اما دانش نجوم برینک و بدست برینک کسوف از آن بیکی کوکب  
 و هر یک از آن بیکی کوکب **فصل** قبول تمام و هفتون بود  
 بر تمامی کاوها و قبول بیانه بر میان و اقبولی بر اینند و طبع **فصل** بیلیث  
 و شد پس دال بودند بر اساسی کار و در خوشی و تربیع و متقابل بر دوشاد  
 و روز اسبوری **فصل** پس یکی شهادت بر قطع کند بر حکمی  
 هر که دلیلهای یک چیز چون یکدیگر بیوندند و با یکدیگر واحد و یکدل  
 بود بر تپروی آن چیز و تمامیش و در یابند کیش و چون بر ضد این بود  
 دلیل باشد بر ضد **فصل** سعدی که راجع بود و یکا  
 محقق و یا ضعیف کرد و از سعادت و افق و محس که مقبول بود باز دارد  
 یکی خویش **فصل** و تدها و هفتون باشند بر نیروی  
 کا و میدگشتن و تمام شدنش و مایل الا و اذ بر اینند و هر از تمامی  
 و زایل و ساقط بر خست گشتن **فصل** مشرق کا و تدها  
 باشد و معصوب کای مایل الا و اذ و انکل اندر و شعاع شده بود  
 بر زایل و ساقط **فصل** انکل قمر از و منصرف  
 بود دلیل بود بر انکل شده بود از کاوها و انکل قمر بود و  
 بیوندند دلیل بود بر انکل خواهرند امین و خداوند خانه چهارم  
 و خداوند خانه اشر بر آنجا مها را کاوها هتم چنان که خند اوید  
 خانه چهارم **فصل** انصال کوکب  
 کوکب چون آغاز کنند بود عسین کاری از و درخت  
 کشنده بدو اند و آن چون انصال خداوند طالع کا و اوید  
 دوم که دلیل بود بر حسن خواسته و کی شدن است در آن



اندر آن وجوه سوسستن غذاوند و دوم غذاوند و طایفه کدلی  
بود بریاض خواستند به این مطلب کردن مستحب و واجب  
**فصل** هرگاه که مستولی بود سعادت آن  
جایها سعادت و نیکبایا بند از بدان و هم برین قیاس چون جان  
مستولی شوند بر جایها بدی و سعادت مستولی شوند  
بر جایها سعادت **فصل** زمان شمس از مقادیر  
مخرج و مقابل و حاصل بود و زمان قدر از مقادیر  
و حاصل و مقابل و مخرج بود **فصل** عین مشرق و دال  
بود بر اوقات و مغرب دلیل بود بر بیماری و افعی ناکاه و از  
بیماری از پس یکدیگر پیدا شود بزرگتر کسی بر سر اذان بود  
که هرگاه و خمس پیش از برآمدن اقباب بر آید و آن بین  
بر آمدن قدر **فصل** شمس  
خشمه و زهش ضاه حیوانست و قدر از نیروی طبیعی و زکات  
از نیروی مکه و مشرقی از ناصبه و مخرج از عصیت  
و زهره از شهوانیه و عطارد از کینه **فصل** طالع  
**فصل** هرگاه که طالع زن طالع هفتم شود  
بود و طالع بنده ششم طالع غذاوند بود و طالع رهی دهم  
طالع غذاوند بود و روزگار سان با یکدیگر نماید و هرگاه  
که کسی اندر مولودیت جایگاه سعیدی افتد اندر طالع است و  
مولودی دیگر دلیل بود که ناخوشی رسد بدانکه اندر مولودش  
خمس بود **فصل** هرگاه که خوسبیم که غذاوند  
فلان خانه بدان مستولی خواهیم بود اوکت

## مرالله الذخر الرحیم

اغانی قنات جهانم از مجمل اصول اندر اختیارات و آن  
بایست **باب اول** اختیار سعادت و قتی گزیده  
بود و سازگاری از غرض جیشنی را و مهارت با خداوند  
طالع مهارت محبود **فصل** اختیار بون موافق نبود اصلا  
و خوب یا فایده اندر و کمتر بود و بون منحوس بود اندر اصل  
و یا اندر خوب زیان کند یا آنکه سود نکند و از نیست که یک  
اختیار بکل شخص را سود دارد و یکی را ندارد و هر دو نزدیک  
بود اندر بسیار جیدن بدوقت فوت **فصل** قوام  
همه اختیار است مرصلا و قبول قهر است و صلاح غذاوند  
غرض و خانه غرض و صلاح کوکب غرض و صلاح طالع و خیر  
و ندرش و و ندرهای چهار گانه **فصل** هرکاری را که او را نوبتی  
بوز که هر روز یک یا هر هفته یا هر ماهی کند او را اختیار نباید  
و هرکاری که نخواهند که زود انتقال کند و نخواهد که در بزمساند  
خانه قصر و طالع از برجهای منقلب گزینند و منقلبترین سرطان  
است و باید که سعود بود تا انقلابش باخیر بود و هرچند خواهیم  
که کنیم و دیگر یاره با الودیم برجهای ذوالجسین و اخ خواهیم  
که همیشه پاینده بود برجهای ثابت و ثابت ترین ایشان  
است است باید که سعود بود نه منحوس **فصل** برجهای  
نهار کارهای نهار را سازگار بود و لیلی لیلی را و انکل طالع  
و یا قصر درو بود **فصل** قصر اندر طالع همه اختیارها را مذموم  
بود مگر در خریدن و فروختن چون سعود بود و بکل نبود اندر  
اختیارات از نظر نحوس چون بقلیت و تسدیس رکوند و از نظر



و از نظر معبود چون مقابله و تبریع نکرند **فصل** زایای خداوند  
خانه که قصر از او تاد و خوشتر دلیلی بود بر تباهی انجام گیرد  
همه اختیار کرد و در صلاح حال فقر نفس منفعتی نبود چون خدا  
و نه خانه و غرض نخوس بود او را اندر و تندها مکن و لیکن اندر  
حیای عیتر و تاسع و ثالث و خامس مکران اختیار کرد  
شروع شده و حرب بود و چون صلاح فقر نبود در اختیارها  
یکی را از دو سعد اندر طالع کن و یا بوسط السیما مقبول اندر  
جایگاه شش **باب دوم** از مقاله چهارم اندر تفصیل اختیارات  
بر ترتیب دوازده خانه **کرمه کردن** را باید که قصر در یکی از خانه‌ها  
مورخ بود و یا مشتری بود **مورخ کردن** باید که قصر اندر برج‌ها ثابت  
بود و همچنین مقابله و مقارنه و تبریع بخسان نباید دوست دارند  
اتصالش بر زهره **جامه بودن** و **بوییدن** نباید که قصر اندر برج‌ها  
ثابت بود تحت ترین ایشان اسد است و همچنین مقابله و مقارنه و تبریع  
بخسان نباید دوست دارند اتصال بر زهره **یرواستی** **زروسیم** باید  
که قصر در برج‌های نایک بود و شمس ناظر بود از ثلثت و ثلثین  
یا مورخ و یا سعدان **شع کردن** و جایزها خریدن را دوست دارند  
اتصال فقر سعدان و سهم الشفاعة اندر او تاد و اندر خانه  
مشتری و سعدان نکرند بزرگ از خانه‌ها محمود **فروختن** **دوست**  
دارند که فقر منصرف بود از سعد و متصل بود سعد و اگر متصل بخمس  
بود فروشنده را زیان دارد **ایباری کردن** باید که فقر اندر  
برج زوالجسدین بود و متصل بود سعدان و مقبول از ایشان  
**نواسته تجارت و ستادن** باید که فقر متصل بود بعطارد مقبول  
از و و صلاح خانه دوم و خداوندش و صلاح حادی عشر و خداوندش

و مقارنه و مشتری نباید که کار دار و ضعیف کند **اهن** **فرا**  
**خشم بودن** فقر متصل باید مشتری و یا زهره ریز می باشد  
**فقر و حجامت کردن** نباید که فقر در برج ان اندام بود که اهن بود  
برند مکر یا سعدی قوی با او بود و باید که فقر سلیم بود از محبتها  
و یا سعد بود و ناقص بود و باک نبودش از ثلثت و ثلثین  
مورخ و سلیم **خشمه کردن** باید که فقر اندر غریب بود یا بنظر  
مورخ از هر کجا که بود فقر باید که ناقص النور بود متصل بود مشتری  
یا زهره انکه باک نبود از ثلثت و ثلثین مورخ و نظر زحل از  
اصل نباید **برده و زبردستان** **بدن** فقر باید که در برج‌ها  
که صورت مرقم بود و طالع مخیان و باید که فقر بوطالع و خداوند ایشان  
سلیم بود از محبت و ممازجتی بود سعد و محمود خداوند مشتری  
با خداوند طالع و تندها باک از محبت **بنده آزاد کردن** باید که  
فقر زاید النور بود و متصل بسعدان و سعد شرقی و طالع  
و خداوندش مسعود و **صلت و نکاح کردن** فقر در برج ثابت  
باید و باید که در ثانی عشر و یا سادیس و یا ثامن نبود و حمد و سلطان  
و جدی و دلو و ان برج که اندر رختی باشد نبود و در میزان  
نیک باشد و باید که فقر متصل بود سعدی و زهره ساز کار بر  
بود و سعد در جایگاه نیک بود **در خانه بودن** **شدن** فقر  
باید که در ثور بود و جوزا و سنبله و اسد و بنظر یکی از زهره باید  
که در جایگاهی ناخوش بود **یکار زان** **پروان** **دین** باید  
که فقر در برج منقلب بود و طالع خانه و یکی بود از کوکب علوی  
و قوی تریش خانه‌های مورخ بود و مورخ بصلت بود و یا بصلت بصر او  
و باید که خداوند طالع در برج ثابت بود و یا زوالجسدین یا در طالع



یا در عاشر و یا چار و عشر و خداوند سابع اندر طالع بود و یا اندر ثانی عشر  
مقتول و مقتول بگوئی ساقط که بنده بردش و بناید که اندر سابع سبوع  
زیبا که با در شاهین اجا بود و خداوند ثانی در تامن بناید و خداوند  
تامن اندر ثانی شاید ز نو که خانه در فم خانه و یا دان روزنه است  
خانه و هشت خانه و یا ران دهم است و استعلا و خداوند  
طالع بر خداوند هفتم و بیوسه و خداوند هفتم و خداوند طالع از  
شکست و نشاء پس با عمول او در موضع خود موافق بود کسانی را  
که طالب صلح باشند و هر کسشن خواهد و صلح نطلبند باید  
که خان فرصتی طلبند که موج در عاشر بود و یا او سعدی باشند  
که از سعد را در طالع نصیب بود و آن سعد را در هفتم هجرتها  
دنی نباشد و باید که خداوند طالع قوی و سعد و شری بود و  
نشاء که خداوند هفتم برین صفت باشد **طالع کردن که خسته را**  
باید که ماه بیوسه بود و خداوند خانه و نویسن از سلط و یا نشاء پس  
و خداوند خانه و ماه فوق الارض باشد منکر شخصی و **صیت کردن**  
باید که ماه در روح ثابت باشد و طالع و خداوندش مسعود باشد  
اوتاد از نخوس بال کردن **سفر بر خشکی** باید که ماه در برج  
خاک بود و اگر آن برج منقلب بود موافق تر باشد و طالع و خداوندش  
و ادای سفر دیلان عشر مطلوب و در آن سفر مسعود بودند  
و از سخا پس یک خاصه از برج **سفر بر آب** باید که ماه در  
مطلوبه و ای باشد و آن مملکت از صاحب یک نور خاصه از رخا  
و طالع و خداوندش مسعود باشد و اوتاد از صاحب یک بال بود  
**در شهر شدن** باید که ماه در خانه و دوم و خداوندش  
و طالع و خداوندش مسعود باشد و در جایهای که بنویسند

المنصور و طالع و سهم السعادة در طالع باشد و یا در وسط السما  
و ناظر بود خداوند و خداوند خانه و دوم فوق الارض باشد و ماه  
یا فوق الارض و یا متصل باشد بشاه و فوق الارض **و در خواهر**  
**که بنهان در شهر رفتن** که کس نماند باید که ماه منصرف بود از اجتماع  
و از اجتماع بیرون نیامده باشد و بیوسه بود بشاه و سعد که در زمین  
باشد و در چهارم باشد **سعت کردن** و بر سر یوسه که نشاء  
ناید که ماه و خداوند طالع و خداوند ر بوند از خانه و شهر و اسیر  
و عقرب و طالع نیز باید که یکی از این خانه باشد و مسعود در اوتاد  
باشد خاصه در عاشر و خداوند خانه و خداوند وسط السما مسعود  
باشد و فوق و مشرق و اماب سابع و مسعود بود از صاحب  
**علم بر مین و بوی کردن و باز کشادن** باید که طالع و خداوندش  
و ماه و خداوندش و ماه و خداوندش در جای که کباب شد از طالع  
و ماه و خداوند خانه اثنی متقی بود و سریع السیر و شوق و اگر یکی  
از این سه خانه که گفتیم بر شکست اصاب ناموح باشد و مقبول بود  
از نشان به باشد **در باز کشادن علم** باید که ماه در اوتاد بود  
در برج دو الجسدین و متصل مسعود و زاید در نور و صاعد در شمال  
و طالع هم برج باشد و الجسدین و مسعود بود از مسعود و اگر مراد  
از کشادن باشد که از بهر آنکس که بسته بودند یکی بنده باید  
که ماه در برج باشد ثابت یا در خانه و در دهم یا ششم و مخور بود  
بعضی از صاحب و طالع نیز بر شکست ثابت باشد **در اندای خراج**  
**نهادن و شدن خراج** باید که ماه در خانه و نخل بود و متصل باشد  
بذکر از سلط و یا نشاء پس و عاشر طالع برج ثابت بود **خارج اند**  
**و لایق سخنکار** باید که ماه در برج باشد ثابت یا ذوالجسدین بر شکست



طالع یا بر تقدیس و اگر بر توسع طالع بود زیان ندارد و باید طالع بوی  
باشد ثابت یا از الجسدین و خداوند طالع بر سبب طالع بود یا بر تقدیس  
از و در طالع و سابع شماره و سعد باشد و با هم سعاده **همی خد**  
**باشد شاه رفتی** باید که ماه در میان توسع افتاد و مقابله او بود و ماه  
و طالع از نفوس بال باشد و خداوند طالع در جای نیک بود از صورت  
طالع و خداوند هفتیم بود و متصل بود یا خداوند طالع در دم بود از  
خداوند هفتیم و آن شماره که ماه از و منصرف شده باشد قوی تر  
از آن شماره بود که مذکور بود و هم سعاده و طالع باشد یا در  
وسط السماء **اغان دوسنی کردن** باید که ماه در بروج ثابت بود و ماه و  
اوتاد از نفوس بود باشد و خداوند یا زده طالع ناطق باشد یا خداوند  
طالع متصل باشد از سبب یا از تقدیس و ماه متصل بود از  
شماره که از جسدین آن دوست بود اگر زن بود بوه و اگر لولک بود  
بوطارد و در قیاس کار بند **چهار بای خردن** باید که ماه در بروج  
ثابت باشد جز در دلو و عقرب و طالع وقت بروج ثابت باشد  
یا از الجسدین و ماه متصل بود یا لولکی سعد مستقیم السیر شرحت  
**شکار کردن** بوختگی باید که ماه در برجی باشد از الجسدین و  
طالع وقت نیز هم بوی و الجسدین بود و خداوند طالع قوی باشد  
و مسعود و خداوند هفتیم ناقص السیر بود در مایل و تد و ماه منصرف  
باشد از توسع و موج در جای نیک بود از طالع و خداوند خانه که ماه  
نموج نکرده بود و نشانده که ماه نحالی السیر بود یا در بوی باشد  
منقلب یا در از بروج بود یا خداوند خانه و از و ماقط باشد  
یا و متصل بود بر محل **شکار کردن بواب** باید که طالع بوی  
باشد از الجسدین جز بروج حوت و خداوند طالع در بروج ابی بود

**براسبیشی را** باید که قمر اندر برج منقلب بود بر سبب و تقدیس  
و نیز بر مسیری **ظاهر کردن کارها را** باید که قمر اندر برهما منقلب بود  
نکرده بودند بشمس و هر دو نکرده و طالع و طالع مسعود **کارهای**  
**ناطن را** قمر باید که در تحت الشعاع بود و نیز با اجتماع و خداوند طالع مجمل  
و هر دو نکرده و طالع و اگر رازی بود پس اگر شخصی بود خواهد  
که نشان سود باشد که قمر منصرف بود از اجتماع و تحت الشعاع و یا زیر من  
بود متصل بسعدی که آن سعدی بر زمین بود و خداوند طالع هم حسن  
**نامه سبب را** قمر باید که در برج منقلب بود متصل یا لولکی که دلیل بود  
بر طبع آن کس که نامه بدو نویسی اگر سلطان بود شمس و اگر  
قاضی بود و یا عالمی بود مشمس و باید که مقبول بود هم برین  
قیاس **اوجای بجای شدن را** باید که قمر در ثلث بود و خداوند  
و طالع و خداوند شمس مسعود بود **ناالکندن را** باید که قمر  
در برج خاکی بود و متصل یا لولکی در شرف خوسد و یا اندر برج  
هوائی و عرض قمر شمالی صاعد و از هم حسن عرض آن کوکب و لولکی  
شرقی بود **نبای صبار کردن** رطل اندر دلو یا بیلد یا اندر میزان  
و شرقی و اندر وسط السماء **و برانی کردن را** قمر باید که منصرف بود  
از نحسی و متصل بسعدی و آن سعد شرقی و یا قمر زمین متصل  
یا لولکی که بر زمین و عرض قمر جنوبی و عاریط **و برانی کردن نامها**  
قمر مغربی باشد اندر همیوط و رطل ساقط از آفتاب و ضعف و نفوس  
**خردن قبیاع** قمر در برج خاکی باید متصل بسعدی مقبول از انسان  
و خانه چهارم و خداوند شمس مسعود و قمر بر سبب و یا بسعدی و  
و رطل مقبول در موضع خویش **کار از روی کردن را** قمر اندر ثلث



و خامس اندر برج الت متصل برجل از سمت راست و بر  
شرف باید مستقیم و برجهای ای مسعود **درخت نشان** قبر  
در برج ثابت یا از الجسد و طالع ثابت و خداوندش سرقت  
و فقر و خداوند طالع متصل سعدان و سعدان اندر برجهای هوا که  
**نجم افکدن و کشتن را** باید که قمر اندر سرطان بود و یا اندر سنبله  
و جدی و نور متصل سعدان و طالع یکی از این برجهای خداوندش  
مسعود **طلب فرزند کردن** باید که قمر در برج مذکر بود در سمت  
اصاب و طالع و خداوندش در برج مسعود مذکر بی افت از الحسان  
و وندهام چنین **شیر دادن را** سلامت قمر و پیوسته برهبره و زهره  
مستقیم و زاید در سیر و نامحوس **از شیر باز کردن** باید که قمر سلیم  
بود دور از شجاع شمس متصل بودی خداوند خانه اش و خداوند طالع  
و یا خداوند خانه و قمر در برجهای ارضی بود که دلیل باشد بر ثبات  
کودک **بتعلیم نشان** را باید که قمر در برجهای بود که بصورت  
مردم بود مقارنه و عطار دریا متصل بوی و هر دو باید که بوی بودند از  
مخوس و عطار در شرقی باشد و خداوند خانه نکر نه بدیشان سلیم  
از مخوسها **درمان سر کردن و غرقه** باید که قمر در حمل و نور بود  
و طالع یکی از این دو خانه و قمر ناقص بود و مسعود و سلیم از  
منحسها **علاج کردن بیمار را** باید که قمر در برج بودی از اف طبع  
بیمار متصل بکوکی همچنان و ناظر سعدی **حقنه کردن** باید  
که قمر در میزان بود یا عقرب متصل سعدان و زاید النور  
**مسحوق کردن را** قمر باید که اندر برجهای آبی بود جنوبی عرض  
هابط بر زمین متصل بکوکی در زمینی خرباع و مسعود  
از زهره و پاک نبود سمت مورخ و شد بصر که دارو کار بهیتر کند

و ماه و بر دل بوجی باشد ای و ناظر بود خداوند خانه و خود  
و خداوند طالع ناظر باشد خداوند خانه و خود ماه زاید بود  
در نور و نشان که خالی البصر باشد و یا اتصال دارد مورخ  
یا طالع وقت بوجی باشد ای **کتاب الکتاب** یعون الله تعالی  
**در سوم در حاکم کتاب از مقاله چهارم ه** ما چون نگاه کردیم و کرد آوردیم  
اندر کتاب از اصول این صلاحت و از فروغش جدا اکل بسنده باشد  
و بر اه تصرف کردن اندر و اشارت کردیم جدا ای که کشتن از آن بسند  
بود کسی را که خاطر بدین دارد و اندیشه صافی پس چنان دیدیم که حق  
اندر آن قدر از بصر بدین جایگاه پس چون کافی فراز رسد زمان که  
تعلق بدین میشه دارد و نیکو نگاه کنی و رو پیش و دشت کنیم  
از میان مسعودش و منجی شش و قوی و ضعیف و شهادت های یکدیگر  
باز اندازیم محمود و مذموم را تا از میان حیره تریشان را برگزینیم  
و بدو حکم برانیم و بعد کن هیچ کاری بکتر از د و شهادت  
قوی حکم بنویسیم و مستاب و ذکی بکنیم بر آن مکرش بسیار  
و اندیشه و دراز و تامل بوده کشانی و اسپری کردیم مقالت چهارم را  
بدین باب و کتاب را بدین مقالت و الله اعلم بالصواب  
تمام شد کتاب بحل اصول بتوفیق خدای عز و جل و در روز او بر سعید علیه السلام



جدو لمطالع البروج لعرض

السنه	السنه	السنه	السنه	السنه	السنه
٢٦٧	٢٦٨	٢٦٩	٢٧٠	٢٧١	٢٧٢
١	٢	٣	٤	٥	٦
٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨
١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤
٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠
٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦
٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢
٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨
٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤
٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠
٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦
٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢
٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨
٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥
٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١
٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨
٩٩	١٠٠	١٠١	١٠٢	١٠٣	١٠٤
١٠٥	١٠٦	١٠٧	١٠٨	١٠٩	١١٠
١١١	١١٢	١١٣	١١٤	١١٥	١١٦
١١٧	١١٨	١١٩	١٢٠	١٢١	١٢٢
١٢٣	١٢٤	١٢٥	١٢٦	١٢٧	١٢٨
١٢٩	١٣٠	١٣١	١٣٢	١٣٣	١٣٤
١٣٥	١٣٦	١٣٧	١٣٨	١٣٩	١٤٠
١٤١	١٤٢	١٤٣	١٤٤	١٤٥	١٤٦
١٤٧	١٤٨	١٤٩	١٥٠	١٥١	١٥٢
١٥٣	١٥٤	١٥٥	١٥٦	١٥٧	١٥٨
١٥٩	١٦٠	١٦١	١٦٢	١٦٣	١٦٤
١٦٥	١٦٦	١٦٧	١٦٨	١٦٩	١٧٠
١٧١	١٧٢	١٧٣	١٧٤	١٧٥	١٧٦
١٧٧	١٧٨	١٧٩	١٨٠	١٨١	١٨٢
١٨٣	١٨٤	١٨٥	١٨٦	١٨٧	١٨٨
١٨٩	١٩٠	١٩١	١٩٢	١٩٣	١٩٤
١٩٥	١٩٦	١٩٧	١٩٨	١٩٩	٢٠٠

خذوا مطالع البروج لعرض الح

[illegible]











از رفتن تا صبح **سهم کوبخ** از رفتن تا عطار در **سهم بکس** از صبح تا راجل **سهم**  
**باقی** از راجل تا صبح **سهم** **ماش** از صبح تا راجل **سهم** **طوب** **سهم** **طوب** **سهم**  
**سهم** کوز از رفتن تا راجل **سهم** **بادام** از رجه تا صبح **سهم** **کجید** از صبح تا راجل  
**سهم** **منبه** از عطار در تا رجه **سهم** **خما** از اصاب تا رجه **سهم** **از کور**  
از راجل تا رجه **سهم** کوز از صبح تا رجه **سهم** **تیرینها** از اصاب تا رجه  
**سهم** **ماوه** از عطار در تا راجل **سهم** **شکی** از رجه تا عطار در **سهم** **عسل** از اصاب تا ماه  
**سهم** **تیرینها** از صبح تا راجل **سهم** **خربزه** از عطار در تا قصر **سهم** **سبیدنها** از  
مشتی تا راجل **سهم** **توتینها** از راجل تا مشتی **سهم** **مویز** از رفتن تا رجه **سهم** **فک**  
از ماه تا اصاب **سهم** **اسب** و حیوان از اصاب تا مشتی **سهم** **نندکان** از اصاب  
تا صبح **سهم** **دخم** از عطار در تا راجل **سهم** **فقره** از رفتن تا عطار در **سهم** **زر** از رجه  
تا اصاب **سهم** **اهل** از صبح تا راجل **سهم** **فتها** و حرها از صبح تا راجل  
**سهم** **کاغذ** از رفتن تا مشتی **سهم** **شود و اید** از رفتن تا مشتی **سهم** **دغفلز** از رفتن تا رجه  
**سهم** **کوباس** از عطار در تا رجه **سهم** **دوغ** از راجل تا مشتی **سهم** **مرا** از راجل  
تا رجه **سهم** **کوش** از صبح تا عطار در **سهم** **کوفند** از صبح تا مشتی **سهم** **سرب**  
از صبح تا راجل **سهم** **نار** از صبح تا راجل **سهم** **شراب** از راجل تا رجه  
**سهم** **باران** از عطار در تا رجه **سهم** **هینم** از رجه تا راجل **سهم** **قزو و ابولسم**  
از عطار در تا مشتی **سهم** **نار** از رجه تا اجتماع ناخانه و قنبر و شب بخالق  
و بفکن از طالع اجتماع هوکجا برسدان بهم الکخانه و سفلی بود چون  
قنبر بدین کوکبه برسدان روز باران **سهم** **باران** روز بروز بگیرد  
از رجه تا اصاب تا رجه و راجل اخ کرد اند بفکن از رجه و قصر قصر  
کجا بود **سهم** **نار** بود و اگر این **سهم** بود بر حال پیوند سر ما بود و اگر  
مشتی پیوند باز بود و اگر صبح پیوند کر ما بود و اگر اصاب  
پیوند هم کر ما بود و اگر رجه پیوند باران بود و اگر قنبر پیوند

همه باران بود از روی حساب و الله اعلم **بام**  
**باران** **اصف** بدان که فلک نجم با فلک سعد یکدیگر بر او است  
دان از اول یکدیگر سعد یکدیگر است و پس از زیور طوب یکدیگر  
سعد یکدیگر و خداوند فلک سعد یکدیگر دلیل که ببارانها رجه خواستند  
مرا و را هر آنکه که مغز باشد باز یوز نور اصاب باشد دریاها زو  
زمین بچند و بخار خیزد از روی بخار دریا بر او باشد و جهان نور  
نشود و هوای طوبت گیرد و اگر مشرق باشد دریاها خاص  
باشد بخار و بخار خیزد از رجه و اگر رجه و ابدین که راجع شود  
و اصاب اندر جمل باشد یا اندر جوت آن سال بسیار باران باشد  
ببهار اندر و اگر راجع شود و اصاب اندر جوتی باشد یا اندر  
دلوان بخاری باران باشد از بهار تا رجه مشرقی باشد و آن  
اصاب دور باشد بوقت خویل سال عالمی و این نگاه دارد در خویل  
سال و اگر بقیه ماه راجع شود یا اول خیر ماه باران بسیار باشد  
و اگر بقیه ماه مشرقی باشد بقیه ماه کم غم باشد بهار کاه بسیار کم باشد  
و اگر بقیه ماه مغربی باشد بقیه ماه ممکن باشد و بهار کاه خست  
باشد و اگر باول زمستان زیور اصاب باشد و مفنک  
خواهد شد و بهار کاه را هم باول زمستان هم باخر زمستان ممکن  
باشد و چنانست چون زن مرده را هرج که رجه با اصاب  
کرد اید اب قنبر اید از میان ایشان و دیگر بیکر که ماه با  
مستارگان و خداوند فلک هر گاه همه کرد آیند اگر جوت  
بینی که کرد آیند از رجه ابی بیکر شامه وقت کرد آیند  
از وقتها سال اگر اندر زمستان کرد آیند و اندر بونج ای  
دلیل باران بسیار که و اگر اندر زمستان کرد آیند و اندر بونج











وان كان اكثر من مائة وثم من فالق منه مائة وخمس وحدثت له **ما**  
فما بلغ ذلك الملك وهو دقایق من سنه فبقه من ساعه مستویه ثم انظر  
فان كانت الساعات اكثر من فرد تلك الاجزاء على الساعات التي حنت وان  
كانت اول فرد على الساعات التي حنت ساعه واحده ثم انقص الدقائق من  
الساعات التي ردت عليها الساعات فما بلغ بعد الزيادة او النقصان  
فهو ما مضى من النهار من ساعه معوجه **قال زرادشت** القمر في الطالع  
يدل على اليسار والهيبة وفي الثاني يدل على الفقر وكان مخوشا وان كان معولا دل  
على النجا ويدل على ما يملك في الثالث يدل على شقا الاخوه وخرم في الرابع يدل على  
حسن حال الاب في الخامس يدل على الاولاد المشهورين في السادس على السقا  
والدك في **سابع** على معادله النسا ومحامه وعمره وعسر في الثامن على  
قوايد من الميراث وعلى حنت في التاسع على حسن دين وصدق لسان في العاشر  
يدل على السلطان وعز وملك في الحادي عشر يدل على بعد الذكر وحسن الحال  
في الثاني عشر يدل على حسن سعادته في الثالث عشر في الطالع يدل  
على ذكاء وعلم بالحساب وسعادته بين الناس ومحال الشرائ في الثاني يدل على  
كسب وادعاق في الثالث يدل على سرور الاخوه واسماع وحسن مذهب ونحو في  
الاسفار القربه في الرابع يدل على اسماع الاب بالام وانما عيانه في الخامس  
يدل على حسن الولد وصلاحهم في السادس يدل على ربه المرض واسماع نقص  
العسر وضعف من جهة بعضهم في السابع يدل على محامه الاشراق والعصر  
الاهوال في الثامن يدل على ضعف نفس وكسل ومن اوله من الموتى والنقب  
في طلب موارث وديون في التاسع على بعد اسفار وبعث كثرة التوب والخلات  
الاحلام في العاشر على حسن حال الام وعلى السلطان بانه وسعادته في الحادي عشر  
على ما ذاقوا اولادهم مكسب خدمون السلطان ويصون من ماله في الثاني عشر  
يدل على الفقر والسقوط والنل وقلت العقل هذا اصل توبه منه وسعير بطا الكواكب  
والله اعلم

**الركون** كما اوج جيت **كوسم** که اوج دور تو جاست بر محیط فلک خارج مرکز  
از مرکز فلک بروج **الركون** که حقیض **جیت** کوسم که حقیض نزدیکتر مو  
ضعیست بر محیط فلک خارج مرکز از مرکز فلک البروج **الركون** که تعدیل  
اقاب **جیت** **کوسم** که تعدیل اقباب زاویه ایست نزدیک جرم اقباب  
بر محیط فلک خارج مرکز که مرتسم می شود از دو خط که از مرکز فلک  
ممثل و مرکز فلک خارج مرکز بیرون می آیند **الركون** که تقویم اقباب جیت  
**کوسم** که تقویم اقباب قوسیست از فلک ممثل میان اول حمل و ان خط که از مرکز  
فلک البروج بیرون آید سوی اقباب **الركون** که خاصه اقباب جیتست  
**کوسم** که خاصه اقباب قوسیست از فلک خارج مرکز میانه اوج و جرم  
اقباب **الركون** که وسط ماه جیت **کوسم** که وسط ماه جیتست از  
فلک ممثل میان اول حمل و میان سطحی که گذرنده است از مرکز  
و مرکز فلک تدویر و این قوس از فلک ممثل و فلک میایل یکیست  
**الركون** که خاصه و ماه جیت **کوسم** که خاصه و ماه جیتست از ذروه  
فلک تدویر برخلاف توالی **الركون** که بعد مضاعف ماه جیتست  
**کوسم** که بعد مضاعف قوسیست از فلک ممثل میانه جای اوج از و  
میان سطحی که گذرنده است از مرکز این فلک و مرکز فلک تدویر **الركون**  
که تعدیل اول ماه جیت **کوسم** که تعدیل اول زاویه ایست نزدیک مرکز  
فلک تدویر که مرتسم می شود از دو خط که بیرون می آیند از فلک ممثل و از  
نقطه که ذروه و حقیض بر استقامت آنست از فلک تدویر **الركون** که تدویر  
و بر خاصه معدله جیت **کوسم** که قوسیست از فلک تدویر میان ماه و سطحی که خا  
رجست از مرکز فلک ممثل گذرنده مرکز فلک تدویر **الركون** که تعدیل  
دوم ماه جیت **کوسم** که تعدیل دوم زاویه ایست نزدیک مرکز فلک ممثل  
که مرتسم می شود از دو خط که از مرکز بیرون می آیند یکی سوی مرکز فلک تدویر



و یکی سو جرم ماه **الکونند** که اختلاف چیست **کوم** که اختلاف نصف  
قطر فلک تدویر است میان آن دنده می شود نزدیک بعد از بعد و آنج دنده  
دنده می شود نزدیک بعد از قوت **الکونند** که دقایق نسبت به چیست که است  
**کوم** که دقایق نسبت به عدو نیست که نسبت او به نسبت دقیقه همچون نسبت  
اختلاف نیست که لازمست نزد مرکز فلک تدویر یا هر اختلافی که در آنجا است  
**الکونند** که تقویم ماه چیست **کوم** که تقویم ماه قوسیست از فلک ممثل میان اول  
حمل و سطحی که گذرنده است مرکز این فلک و بحر هر ماه و الله اعلم  
**در ذکر استخراج تقویم جوزهر** چون خواهیم که استخراج تقویم راس کنیم و سوار راس  
را از دور که دوازده برجست کم کنیم آنجا می ماند تقویم راس بود و ذنب همیشه در  
مقابل او باشد هم بدان اجزا **الکونند** که جوزهر چیست **کوم** که جوزهر موضع  
تقاطع فلک مایلت و فلک ممثل در کرات ستارگان جزیره و اصحاب  
**الکونند** که وسط ستاره چیست **کوم** که وسط ستاره قوسیست از فلک خارج مرکز  
میان دو سطح که مرکز فلک معدل المسیر میان دو سطح که مرکز این  
و دیگری مرکز فلک تدویر **الکونند** که خاصه و ستاره چیست **کوم** که خاصه و  
ستاره بعد از دست از ذروه و فلک تدویر و قوتالی **الکونند** که مرکز ستاره چیست  
**کوم** که مرکز ستاره قوسیست از فلک معدل المسیر میان دو سطح که مرکز این  
فلک می گذرنده و منتهی می شود یکی از آن دو سطح با وج و دیگری مرکز فلک  
تدویر **الکونند** که تعدیل اول ستاره چیست **کوم** که تعدیل اول زاویه و است  
نزد مرکز فلک تدویر که مرتسم می گردد از دو خط که یکی از مرکز فلک ممثل و چون  
می آید و یکی از مرکز فلک معدل المسیر **الکونند** که تدویر ستاره و خاصه و  
معدل چیست **کوم** که قوسیست از فلک تدویر و بر میان دو سطح که بر مرکز فلک  
ممثل می گذرنده یکی از آن دو سطح بگذرد و فلک تدویر می رسد و دیگری  
ستاره **الکونند** که مرکز معدل ستاره چیست **کوم** که مرکز معدل قوسیست

از فلک معدل المسیر میان دو سطح که مرکز فلک ممثل می گذرنده و یکی از آن دو سطح  
با وج می گذرنده و دیگری مرکز فلک تدویر **الکونند** که تعدیل دوم ستاره چیست  
**کوم** که تعدیل دوم زاویه و است نزدیک مرکز فلک ممثل که مرتسم می شود از دو  
خط که از آن بدوی این یکی سوی مرکز فلک تدویر و یکی سو جرم ستاره **الکونند**  
که اختلاف ستاره چیست **کوم** که آن اختلاف نیمه و قطر فلک تدویر و است  
دنده می شود نزدیک بعد از وسط و نزدیک بعد از قوت **الکونند** که تقویم  
ستاره چیست **کوم** که تقویم ستاره قوسیست از فلک ممثل میان دو سطح که مرکز  
سوی گذرنده و یکی از آن دو سطح با وج حملی رسد و دیگری جرم ستاره و الله اعلم  
**الکونند** که بهفت ستاره چیست **کوم** که بهفت مسیر خفیه ستاره است در روز  
یاد ساعتی و چون تقویم دی از تقویم امروز که کنند آنجا ماند بهفت یکروزه بود

بدانکه اگر کوکب سعد یا دوستی نیکو ندسوی سهم از چیز بسیار بود  
و اگر کوکب نحس نیکو ندسوی و اگر سهم اندر طالع بود آن چیز بسیار  
باشد و بهایش نیکو بود و نیز نیکو ندسوی و اگر سهم اندر طالع بود آن چیز بسیار  
چیز اندر آن سال بسیار باشد و اگر هابط بود آن چیز کمتر باشد و  
نیکو ندسوی که خداوند ستمگر اندر بدج زاید است آن چیز را ندج زیادت  
نشود و اگر اندر بدج ناقص بود آن چیز نقصان گیرد و الله اعلم  
چهار زاید سر طالت و اسار و سبیل و منیر لحن و عقرب و قوس و برجهای  
نقص جدی و دلو و حوت و حمل و ثور و جوزا و الله اعلم



کتابخانه باقر قرنی  
شماره ۱۳





